

# سلطان محمود کجراتی

۱۳۳۹

مقاله چهارم  
۸۵۲

بنیاد و شبانام کرده آواز بلند ساخت و آن ناپاک اور که پیر پختا و سال بود شهید ساخت و سرشان و سپاهیان  
و مردم او باش که در آن شب حاضر بودند بر کی را خطابی داده با مارت امیدوار ساخت و بر تخت نشسته تا صبح  
بزرگ بخشی مشغول گشت و میدان و اسپان نوید شاهرا مردم او باش قیمت کرده پایه استظهار خود ساخت  
لیکن چون خبر شهادت شاه انتشار یافت عماد الملک ترک پدر حسن کیر خان و الخ خان حبشی دو دیگر امر  
بنوده بر سر آن بر گشته روزگار آمدند آن کافر نعمت بمقتضای آنکه مصراع سلطنت کرد بکنند  
بود مقتدر است چتر بر سر افراشته با جمعیت خود در برابر آمده در حمله اول بر خاکت نزلت افتاد  
از دست شیروان خان لعنتل رسید پس ریسمان بر پای او بسته در تمام بازار و محلات گردانیدند  
بلیت بچشم خویش دیدم که نگاه که زو بر جان موری مشکلی راه بنویز از صید منقارش  
پیر و حنت که آمد مرغ دیگر کار او ساخت چه بد کردی مباحش این زافات که واجب طبیعت  
مکافات مدت سلطنت سلطان محمود بترده سال دو ماه و چند روز بود و بحسب اتفاق سلیم  
بن شیر شاه حاکم دہلی و نظام الملک بگری حاکم احمد نگر نیز درین سال که احدی دستین و تسامیه باشد  
با جل طبعی در گذشتند و پدر مؤلف مولانا غلام علی هندو شاه در تاریخ وفات ایشان چند بیت در ملک  
نظم کشیده بلیت سه خسرو زوال آمد بیکبار که بپند از عدلشان دارالامان بود یکی  
محمود شاه سلطان کجرات که چون دولت خود نوجوان بود دگر اسلام خان سلطان دہلی که اندر خود  
ما حقران بود سیم آمد نظام الملک بگری که در ملک دکن خسرو نشان بود ز تاریخ وفات این خسرو  
چه میرسی زوال خسروان بود سلطان محمود شاه نیک نهاد پسندید اطوار بود و اکثر اوقات  
در صحبت علما و فضلا بسر بردن و روزی بزرگت مثل روز مولود و وفات حضرت رسول صلی الله علیه  
و آله و سلم و در روز وفات آبا و اجداد خویش و دیگر روزهای مبارک طعام بفقرا و مساکین و مستحقین داد  
و خود طشت و آقا به بدست گرفته دست مردم شستی و پارچه های سفید و غیره که بجهت شوش  
مقرر بود اول دستار و جامه بر ایشان میگردند بعد از آن بجهت او جامه میباشند

# تاریخ فرشته

مقدمه  
چهارم

و در کنایه که از آن سازه که بهشت کرده و پدید آورست و در آن آیه خانه چند عمارت دلگشا و باغهای روح افزا ساخته و باغبانها بزمان صاحب جمال رجوع فرموده و اقسام جانوران در آن آیه خانه سرداده بود که از توالد و تناسل کثرت تمام گرفته بودند چون صحبت زمان موع بود به وقت با حرمهای خود در آنجا شکار کردی و چوکان با خنجر و درختانی که در آن چهار دیوار بودند به مجلس سبز و سرخ چیدی گویند از فرزندی نماند و از حرمهای او هرگاه یکی عاقل شدی با سقاها آن مفرمودی و اعتماد خانرا که از غلامان پسندی بود و سلطان اعتماد کلی با و داشت در حرم خود محو م ساخته آرایش زنان با و میسر بود او بجهت عاقل و احتیاط کافور خورده اسقاها رجولیت از خود کرد و چون در کجرات رفتن عورات بزارات و اجتماع این طایفه بر بهانه در خانهای موم راجع عظیم داشت و منق و فخر بمنزل رسم و عادت شده بود که قیج آن نمی نمود بر آینه سلطان محمود منع کرده بهت امتحان جمعی از مردم مجهول را بطلب ایشان میفرستاد چون می آمدند بیاست میسرسانید بنا برین بختبرین و جمعی سست

## این باب شد ذکر سلطنت سلطان احمد شاه کجراتی

چون سلطان محمود شاه شهادت یافت و فرزندی نداشت اعتماد خان بجهت لشکین نایره قنده و فساد رضی الملک نام خود سالی از اولاد سلطان احمد شاه ثانی بروی کار آورده با اتفاق میران سید مبارک کجراتی و دیگر امرا بر تخت شاهی اجلاس نموده سلطان احمد شاه خطاب داده همات مملکت از پیش خود گرفته بجز اسم شاهی چیزی برود نگذاشت و چون پنج سال برین منزل گذشت شاه احمد شاه تاب بنا و روه از احمد آباد پیش سید مبارک کجراتی که از امرای کبار بود رفت بنا بر آن ماسی خان فولادی و سادات خان و عالمخان لودهی و اعظم خان مالوی و دیگر مردم برود جمع شدند و اعتماد خان با اتفاق اعتماد الملک و پرچنگیر خان و الخ خان و چهار خان جشی و خنت الملک و دیگر امرا می کجرات با توپخانه بر سر تپه مبارک خان رفت و او کریمه نسبت با اعتماد خان جمعیت کثرت داشت و سرکه قتال بیاراستند و در آن اثنا کلون توپ سید مبارک رسیده و او با عالم دیگر فرستاد و شکست بر سلطان احمد افتاده بگر بخت در روزی چند در محراب جنگل کسر کردانی کشیده آخر اعتماد خان را دید و او سلوک قدیم پیش نهاد خود خست کسی شایر

# سلطان احمد شاه کجراتی

۴۵۱

مقاله چهارم  
۱۳۵۳

کسی را پیش او نمیکذاشت در صورت عماد الملک و تانار خان غوری بر سر خانه اعتماد خان آمدند و توپها نهادند شروع در انداختن کردند اعتماد خان تاب نیاورد و بجانب پال که در نواحی محمد آباد حسینا نیز است رفت و جمعیت کرده بیرون بود که جنگ واقع شود مردم در میان آمده ایشا ترا صلح دادند و امر و کالت را بر پنج سابق با اعتماد خان تفویض نمودند و ولایت بهروج و محمد آباد حسینا نیز و نادوت و دیگر پرگناست میان آب مهندری و نروده بجاگیر عماد الملک قرار دادند و موازی یکزار و پانصد سوار بجاگیر بنجامه سلطان احمد مستر رساختند سلطان احمد درین گرت گاه گاه از بیعتی خلاصه با همدان خود در باب قتل اعتماد خان مشورت میکرد و بعضی خرد سالی بشیر درخت کید بر او نیم میکرد و میگفت اعتماد خان را همین دو پرگاله میسازم اعتماد خان از حقیقت حال آگاه شده پیشدستی نمود و شبی او را بقتل آورده حبدش را از دیوار قلعه محاذی خانه وجیه الملک بجانب دریا افکند و شترت داد که سلطان احمد شایع بجهت لوندی بنجامه وجیه الملک در آمده بود نادانسته بقتل رسید ایام حکومت او بیست سال بود

## ذکر شاهی سلطان مظفر بن محمود شاه کجراتی

۹۶۹

در آخر سنه تسع و ستین و تسعایه اعتماد خان طفلی را در مجلس امرای کجرات آورده قسم یاد کرد که این طفل شاه محمود شاه است مادرش وقتیکه حامله شد شاه بن سپرد که اسقاط حمل نماید چون از غسل پنجاه گذشته بود بدان قیام نمود پس امرای چون چاره ندانستند نامی ملک میان خود قسمت کرده کمال استقلال بهر ساینده و ولایت پتن تا پرگنه کدی متصرف موسی خان و شیر خان فولادی در آمد و در این پور و تر واره و مور چور و پرگنه و کراستخ نانا بلوچ متصرف شده و پرگناتی که میان آب صابرمتی و مهندری است اعتماد خان متصرف شده بندر سورت و نادوت و محمد آباد حسینا نیز در تصرف چنگیز خان بن عماد الملک غلام ترک ماند و در ستم خان که خواهر زاده چنگیز خان بود بهروج را متصرف گشت و دولت و دزد و بجاگیر ستید میرین ولد سید مبارک بخاری مقرر شد و قلعه جونا که و سورت را این خان غوری در قبض آورده از اتفاق امرای کجرات خود را بکنار کشیده اعتماد خان سلطان مظفر را مجوس خود میدانست و او را در روز دیوان برای نمودن مردم بر تخت نشاند و خود پس از بیست و دو ماه

# تاریخ فرشته

و امرا بسلام حاضر میشدند و چون چند روز برین منوال بگذشت پنکیزخان و شیرخان فولادی بتمنیت و مبارکباد سلطت  
 با محمدآباد رسیدند و بعد از یکسال منسج خانرا بسبب قرب جور جاگیر با فولادیان عداوت بهر سبب جنگ در میان  
 ایشان واقع شد و منسج خان شکست یافته پیش اعتماد خان رفت و اعتماد خان ازین منی مدتاب شده لشکر با جمع  
 آورده با سستیلابی تمام بر سر فولادیان رفت و فولادیان در قلعه پتن منحصن شده بنسیاد عجز و ندامت کردند  
 و اعتماد خان قبول ناکرده در محاصره میکوشید چون کار بر افتادگان فولادی تنگ شد جوانان خردسال بگنج  
 جمع شده بوسی خان و شیرخان گفتند که هرگاه ایشان عجز و انکسار ما را قبول ندارند بجز جنگ کردن و جان سپردن  
 چهاره نیت پس قرب پانصد کس یکبار از قلعه برآمدند و موسی خان و شیرخان فولادی نیز با مردمانی که داشتند  
 و قریب هزار میر رسیدند ناچار بیرون رفتند و اعتماد خان بالشکر گویاست که از سی هزار زیاد بود و صف راست کرده فولادیان  
 بر فوج خاصه اعتماد خانیان تاخته منظم ساخته حاجی خان غلام سلیم شاه بن شیرشاه که عمده فوج اعتماد خان بودند  
 نموده پیش فولادیان رفت فولادیان با اعتماد خان پیغام کردند که حاجی خان پیش ما آمده جاگیر او را باد و کذا دید اعتماد خان  
 قبول نموده گفت که او را که ما بود هرگاه که بخت رفته باشد جاگیر او چون توان داد موسی خان و شیرخان جمعیت نموده بر سر  
 جاگیر حاجی خان آمده در قصبه جوتهان نشستند اعتماد خان لشکر با جمع آورده در برابر رفت و مدت چهار ماه متعطل  
 یافت و عاقبت کار بجنگ رسیده اعتماد خان دین گرت نیز شکست یافته به بروج نزد چنگیزخان رفت و با  
 بدو گلگت آورد لیک صلاح در جنگ ندیده صلح کرد و جاگیر حاجی خانرا و کذا شسته با محمدآباد رفت و چنگیزخان  
 نیز دم از استقلال زده با اعتماد خان پیغام داد که ما خانه زاده این ده گاه هستیم و بر جمیع امور مسلم اطلاع داریم شاه محمود  
 پادشاه فرزندی نداشت حالاکه این پسر را پسر شاه محمود شاه نام کرده بروی کار آمده این چه منی دارد که تو در مجلس او  
 می نشینی و مردم تو کجا بانی نمیکند و ما تو حاضر میشوی بهچاکس بسلام او نیرود و اگر فی الواقع پسر سلطان محمود شاه  
 است پس تو نیز بهسپو سایر امراء خاصه خیل می باید که خدمت کنی و بسره گاه دیگر امراء مجلس نشینند تو نیز بشینی اعتماد  
 خان جواب گفت که من در روز جلوس در پیش بزرگان شمر قسم یاد کرده ام که این طفل پسر شاه محمود شاه است  
 و بندگان سخن من اعتماد کرده تاج شاهی بر سر او نهاده بعیت کرده اند و اگر گفته که چرا در مجلس او می نشینی بچنان است  
 کوشا

## سلطان مظفر شاه بن محمود شاه

۴۰۳

که شما مسی که تید لیکت نسبت به کمان منزلت و قدر من تر به سلطان جنت ایشان بیشتر بود و تو در آن ایام طفل بودی پدرت  
عماد الملک شاهی مکرزنده می بود تصدیق این سخن مسی که در این جوان که حال تحت سلطنت جلوس اوزیب نوب  
با فقه ولی نعمت من و ولی نعمت تو میشود خیریت تو در آن است که سر از خدمتگذاری او نه چچی و آنچنان که پدر تو در  
پدر این مسی که در تیز خدمت این مکنی تا نمره مراد از خدمت اهل برگیری الغرض شیرخان فولادی برین جواب و سوال  
و قوف یافته خلی چکنیز خان نوشت غلامه مضمونش آنکه شما روزی چند پای حدوا من صبر کشیده طریقاً  
از دست ندید و پی قریب بسند عالی اظهار مخالفت کنید تا چون چکنیز خان دزدان طمع در قصبه برود و فرود  
بود قبول اینمنی نکرده با عماد خان پیام فرستاد که مردم بسیار نزد من جمع شده اند و این ولایت محترکه در تصرف  
منت با جماعت کفایت نیکند چون زمام مهمام و حل و عقد امور مملکت مفوض بر برای خیر آثار آنسند عالی است و در  
نکری فرمایند اعتماد خان خواست که او را با احکام بر ما پور منازع سازد تا بلاخط بر ما پور بیان اراده استخرد و نخواستند  
بنا بر آن در جواب نوشته فرستاد که قصبه ندر بار و ایم در تصرف امرای کجرات بوده و در آن ایام که سلطان محمود  
در قلعه آسیر با اتفاق میران مبارک شاه می بود و میران مبارک شاه ز عده کرده بود که اگر حصبهان و تعالی عثمان فرمانده  
مملکت کجرات بید اقتدار من سپارد قصبه ندر بار را به تو انعام خواهم فرمود و بعد از آنکه سلطان شهید بر آورد  
جهانهای جلوس فرمود بجهت ایقاعی و عده که بر بزرگان حین فرض است قصبه ندر بار را به میران مبارک شاه داده بود  
حال سلطان که بدجه شهادت رسیده و میران مبارک شاه نیز رحلت نموده صلح استنت که شما بجهت خود قصبه ندر  
بار را بحال الوقت در زواید علوفه متصرف شوید تا در باب ایشان برود زمان نگری بر اصل کرده شود چکنیز خان  
قریب خورده شروع در استعداد لشکر کشی نموده در سنه اربع و سبعین و تسطیه بکویج متواتر بدانصوب قاصد کرد  
و قصبه ندر بار را متصرف شده قدم حسرمی بیشتر نهاده تا حدود تها نیز رفت اتفاقاً در آن اشنا خبر رسید که محمد  
میران شاه فاروقی ولد میران مبارک شاه با اتفاقان حاکم برار کجکات می آید و چکنیز خان لشکر خود را در زمینی که  
شکستگی و نا همواری بسیار داشت فرود آورد و در طریقی که آن زمین به سوار بود و راه را از نیکر کشید و محمد شاه  
و اتفاقان در برابر صف کشیده تا وقت غروب ایستاد چکنیز خان از دایره خود بیرون نیامده بشامت خود و خود

# تاریخ و منته

مجله چهارم  
شماره

۳۵۳

که در جلسه داشت بنوی خوف و بیم بر غالب گشت که وقت شب با تفاق حتم خود کریخته به بیرون رفت محمد شاه فاطمه  
غنیته بسیار گرفته تا در بار تقاب کرده آن پرکنه را باز متصرف شده. آن اثنا اولاد و انبای سلطان محمد میرزا که شش نفر بودند  
و اسامی ایشان این است محمد حسین میرزا الخ میرزا حسین میرزا مسعود حسین میرزا شاه میرزا از خوف جلال الدین محمد  
اکبر پادشاه از سنبل کریخته بجانب مالوه رفتند و چون لشکر جلال الدین محمد اکبر پادشاه در نهند و هفتاد و پنج متوجه مالوه  
ایشان لا علاج شده چکنیز خان پیوسته چکنیز خان برای تقویت خود ایشانرا غایبانه در سلکت امرای سلطان مظفر  
مخلم گردانیده چند پرکنه از ولایت خود با ایشان داد و در همان سال با تفاق میرزایان بر سر اعتماد خان لشکر کشید  
مخت میکت تصبر برود و را متصرف شد چون محمود آبا در رسید با اعتماد خان پیغام فرستاد که بر عالم و عالیان ظاهر  
بویه است که باعث اصلی و سبب جفتی شکست همانند از تفاق تو بود چه اگر بگویم که اینجانب خود می آمدی یا جمعی مسافرت  
اصلا غبار فرار برد من عاری نشد و حالا غیر بخت آنکه در حضور تهنیت و مبارکباد شاهی گوید متوجه احمد آبا و است  
و یقین است که اگر شما در شهر با شهید مخالفتی و مزاحی پدید خواهد آمد بهتر آنکه از شهر بیرون رفته مانند سایر امرایا که خود سکو  
انتخاب نمائید و دست تصرف سلطان را قوی سخت تا در مملکت موردی بهر طوریکه خواهد تصرف کند اعتماد خان پیش از  
رسیدن پیغام سامان لشکر نموده بود چون این پیغام رسید دانست که غرض صحبت القصد بر سر شاه مظفر حضرت فرشته  
با تفاق سادات خان بخاری و ختسبار الملکت و ملک شرف و الخ خان و چهار خان حبشی و سیف الملکت  
از شهر برآمده در موضع کاوری که شش گروهی محمود آبا و است تقارب طرفین روی نموده و از مقابل صفین چون هم  
اعتماد خان برفق چکنیز خان اعتماد سابقا شجاعت و مردانگی میرزایان شنیده بود هر آینه هر یکی از دلیران معرکه نبرد آنگاه  
ارواح اتمور نموده بی آنکه شمشیر از غلاف برآید متوجه دو نکر پور گردید و امرای دیگر اعتماد خان را آفرین گفته هر یک بطرفی  
گرمجتنند و سادات خان بخاری بدولت و اختسبار الملکت محمود آبا و ختسبار الخ خان و چهار خان و حیوش و دیگر  
سلطان مظفر را همراه گرفته با احمد آبا و متوجه شدند چکنیز خان از مشاهده فتح غیبی مسرور و خوشحال گشته در میوه  
نزول کرد و صبح روز دیگر الخان و چهار خان و دیگر بشتیان شاه مظفر را برداشته از دروازه کاپور برآمده بخا  
بیرپور و محمود آبا و در آن شدند و معارن برآمدن مظفر شاه چکنیز خان با احمد آبا و درآمده در منزل اعتماد خان قرار گرفتند

و بزرگان

# سلطان مظفرین محمود شاه کجراتی

۳۵۵

دست‌آورد چهارم  
شده

و بشیر خان پولادی چون در نواحی قصبه کرمی این خبر رسید به چنگیز خان پیغام فرستاد که اینهمه ولایت با اعتماد خان <sup>سطح</sup> پادشاه خراج سلطان گذاشته میشد امحال که تنها تصرف شده از این مروت در رسم فوت دور است که خود نیز با جمعیت بسیار کوچ نموده متوجه احمد آباد گردید چنگیز خان دید که با بشیر خان در بوقت منازح شدن لایق نیست قرار داد که آنچه از آب سا بر متی الطرف است تعلق بشمارد و باین سبب بعضی از پوره های احمد آباد مثل عثمان پور و خانپور نیز بشیر خان تعلق گرفت و چنگیز خان میرزایانرا بواسطه نیکو خدمتی مروت و حرمت بسیار داشت و میران محمد شاه ولد میران <sup>کشا</sup> کشا چون در فتح اقل و لبر شده بود تمکات کجراترا از شاه خالی به فرزند زعت و مخالف امر اجمعت جمیل تصور نموده بغزیت لشکر انملک حرکت نموده تا ظاہر احمد آباد عثمان کشید چنگیز خان با اتفاق به زیان با تمکات جنگ از شهر بیرون آمده بعد از جنگ میران محمد شاه شکست یافته پریشان دلی سامار با سیر رفت و چون فتح بجن برود میرزایان واقع شده بود چنگیز خان دلجوی ایشان نموده حسب پر کنه محمود و آباء ان از سبب بهر هوج سجا کیر ایشان مستقر نمود و ایشانرا بواسطه آنکه سامان و استعداد بهر ساندر نخت جا کیر کرده و میرزایان چون سجا کیر رفتند مردم او با شش <sup>طلبت</sup> بر دور ایشان گرد آمدند و شرف آتین حسین میرزا که از اولان خواجه عبد الله احرار بود و داماد حنفت ابانی نصیر الدین محمد چایون پادشاه پیشد از جمال آتین محمد اکبر پادشاه روگردان شده بمیرزایان پوست بر آینه جا کیر بجز ایشان وفا کرده بعضی محال دیدر بی نخت چنگیز خان تصرف شدند و چون این خبر بمچنگیز خان رسید سه چهار هزار جیشی و پنج شش کجراتی برسند ایشان تعیین فرمود و میرزایان فوج چنگیز خانرا شکست داده پاره مردم را قبل آورده تعاقب نمودند و جماعتی از جیشیان و کجراتیان که بدست ایشان افتاده بودند از آنجمله هر که خورد سال و معدوم اللجه بود برای خدمت حضور نگا بداشتند هر که رئیس دار بود تیر در مینی کرده و دستها بر پشت بسته و چوبکی ممدور در گردن آنها انداختند با فانت تمام سرودند و چون چنین کردند دانستند که چنگیز خان خود بر سر ایشان خواهد آمد لاجرم علاج واقعه ش از وقوع کرده بمنور او از جای خود بجنبید و بود که ایشان رو بولایت برهانور نهادند و در آنجا تیر دست انداز کرده بولایت مالوه رفتند و باقی حالات ایشان در ضمن احوال محمد اکبر پادشاه مذکور است القصه چون الخ خان و جماعت با اتفاق شاه مظفر بولایت کانت که عبارت از شکستهای کنار آب هند ریت رسیده و ایم استوار میرزند که ش



# تاریخ فرشته

اعتماد خان خود آید و یا شیرخان و له خود را فرستاده مظفر شاه را بنزد خود ببرد و چون از وصایای ظاهر نشد سلطان مظفر را بر داشته بدو نگرور برده با اعتماد خان سپردند و بعد از چند روز بجهت سپاهیان خود حسیج از اعتماد خان طلبیدند اعتماد خان در جواب گفت که حاصل حاکم من بر همگان ظاهر است که چه مقدار است و بر سال چه خرج میشود و سخنان شهر نیست که از مردم قرض گرفته داده شود باین سبب انخان جشی و دیگر امر از اعتماد خان آزار یافته چکنیز خان برین امر وقوف یافته خطوط استالمت بر که ام فرستاده بخود خواند انخان و چهار خان و سیف الملک و دیگر جشیان حضرت اعتماد خان متوجه مسمو آید شدند و انجا اختیار الملک کجراتی را ملاقات نموده با اتفاق یکدیگر حانده احمد آباد گشتند چون بخواه تا کریم که مرید شهر است رسیدند بجهت تغییر لباس در باغ سلطان محمود فرود آمدند و مقارن این حال چکنیز خان با استقبال شتاقه اختیار الملک و انخ خان و دیگر تمبشیا نزد در باغ دید و پیشش و دلجویی ایشان نموده انخان و چهار خان گفتند که بر عالم و عالمیان روشن است که ما همه غلام و خانزاد سلطان محمود میباشیم اگر دولت یکی از مایان انتقال یافته باشد در نسبت اصلاقیات نیست و در ملاقات رعایت این نسبت می باید منظور باشد مناسب آنکه از بندگی سلطان چند لغت که بزرگ خدمت اختیار یافته اند و حال همه در این مجلس حاضرند من بعد هرگاه بملاقات و سلام خواهند آمد قریح آنکه حاجبان مانع هیچکدام نشوند چکنیز خان تواضع نموده قبول این معنی کرد و امر را بچند همراه گرفته بشهر آمد و منازل خالی کرد و تسلیم ایشان نمود و بعد از مدتی روزی جاسوسی آمده انخ خان را خبر کرد که چکنیز خان میخواهد که ترا و چهار خانرا بمبتل آورد و قرار داده که صبح شمار در میدان چوکان خوانده در سنگام غفلت بقتل رساند پس اگر فردا بجا کریم تالاب بچوکان بازی رفت خطری نیست چه که انجا صحرای وسیع است بهر طرف میتوان گشت و اگر میدان نهدر که درون ارگ است رفت یقین داشته که کار مشکلی است انجا اراده خود را بظهور خواهد آورد و هنوز جاسوس ازین سخن فارغ نشده بود که کس چکنیز خان آمده بعد دعا گفت که فردا بمیدان بدهد بچوکان بازی خواهیم رفت بجا و تر حاضر شوید انخ خان از شنیدن این خبر منزه گشت و سوار شده بمیرل سیف الملک جشی رفت و انجا چهار خان و رسیدن شاهی و محل دار خان و خورشید خان بطبیعه این سخن در میان نهاد و بعد از دو بدیل بسیار را بهر آن قرار گرفت که پیشدستی نموده حسب کجراتی بیاید گشت و صبح روز دیگر انخ خان و چهار خان جشی با اتفاق یاران خود سوار شدند



## سلطان مظفر بن محمود شاه کجراتی

۳۵۷

تعالیٰ چهارم  
سنه

پیش از چنگیز خان رفتند و چون هنوز لشکر پان و چو اواران او حاضر نشده بودند کسی فرستاده و غاز ساینده  
و پیغام دادند که حسب الاشاره آمده ایم اگر زودتر بچوگان بازی شتاید بهتر خواهد بود چنگیز خان که صبور و زود  
مرغوش بود بیگ لای جامه سر لیاقت تنها از خانه بیرون آمده با اتفاق مرغیان و خاپشه متوجه میدان بیدر شد  
چون پاره راه قطع نمود اتفاق حبشی که بجانب یمن چنگیز خان و چهار خان بجانب یسار او میرفتند با شارت  
و انمودند که فرصت مستقیم است چهار خان حبشی فی الفور چنان ضربتی حواله چنگیز خان کرد که سرش با یک دست  
زتن جدا شد و از آنجا جلوریز بمنازل خود رفته مستعد جنگ شدند اختیار المملکت نیز بموافقت ایشان مستعد شد  
دستم خان خواهرزاده چنگیز خان که از عقب با فوج می آمد نفسش خالور بر بالای قیل انداخته فی آنکه بمنزل برود و  
بروج کردید و او با شش شمر دست بتاراج مردم چنگیز خان دراز کردند و چون محقق شد که دستم خان به بروج منته  
الع خان حبشی و اختیار المملکت و چهار خان و دیگر امر اقله ارک که به بدر شهرت دارد آمدند و خطی با عتاد خان  
و اورا از حقیقت حال آگاهی بخشیده با حمد آباد خواندند و همانروز بدر خان و محمد خان سپران شیر خان پولادی بحسب  
نیت و مبارکباد بشهر آمده برای پیر کلام از امرای جوش اسپیشکس آوردند و الخ خان و چهار خان حبشی با امرای  
مذکور جایگزین مقرر ساختند و آنها بمنازل خود بازگشتند روز دیگر شیر خان پولادی جاسوسان فرستاده خبر گرفت  
که از مردم امرای هیچ کس نجات محافظت در بدر نمی باشد بنا بر آن شب ستم از قتل چنگیز خان سادات خانرا که یکی از امرای  
شیر خان بود با سجد کس فرستاده تا دیوار قلعه از جانب خاپور شکسته بدر را متصرف شد و بعد از چند روز عتاد خان  
سلطان مظفر را بخیریه همراه گرفته با حمد آباد آمد و چون قلعه بدر در تصرف سادات خان بود مظفر شاه را نیز در منزل  
خود فرود آورد و در باب استخلاص بدر خطی بشیر خان نوشته فرستاد که قلعه بدر خانه سلاطین است و چون سلطان  
نباشد بر نفران و چو اواران لازم است که خانه صاحب خود را محافظت نمایند نه آنکه خود فرود آیند تا متصرف شوند  
اکنون که سلطان بشهر آمده سادات خانرا بگوئید که بدر را خالی ساخته بسپار و شیر خان بمقتضای رعایت حوقی  
که عتاد خان برود داشت سخن اورا قبول کرده قلعه بدر را خالی نمود و مظفر شاه رفته در منزل خود قرار گرفت و در خلا  
این احوال منبیا خبر آوردند که میرزایان از ولایت مالوه که ریخته بر آمدند و در راه چون خبر شنیدند چنگیز خان  
شنیدند

# تاریخ فرشته

مسوره نوشدل شده متوجه ولایت هروج و سورت گشتند تا آن صوبه را متصرف شوند و اختسار الملکت و الخ خان  
بنزل اعتماد خان رفته گفتند که ولایت هروج بی صاحب است و میگویند که میرزایان متوجه آنجا رفته اند بهتر است  
که بیع امر جمعیت نموده متوجه هروج گردند و آنجا را در تصرف آورند و در انفاذ این نیت تعویق و تاخیر بخورند نه بدهند چه  
اگر هروج متصرف میرزایان در آید بسیار خون جگر باید خورد تا از تصرف آنجا محنت برآید اعتماد خان کشتن شیرخان فولاد  
فرستاده کناش بر سید شیرخان گفت بهترین شوق سواریت قرار یافت که مجموع عساکر سه توپ شوند اول الخ خان  
با بشتیان و دیگر کینزل پیش رود چون اینها از منزل کوچ کنند اعتماد خان و اختسار الملکت و امرای دیگر که توپ  
دویم است در این منزل فرود آیند و چون توپ ثانی ازین منزل پیش برود توپ سیم که شیرخان فولادی و امرای  
دیگر باشند در آنجا منزل بگیرند و ساد امتحان سجاری بجا مقام خود باشند چون برین قرار گرفت الخ خان و چهار خان  
و سیف الملکت و دیگر بشتیان بمجود آباد رسیدند اعتماد خان متوهم شد و از شهر بیرون رفته و فرسخ این عزیت نمود  
الخ خان و یاران او این حرکت را بر طرفت حمل کرده بیکدیگر گفتند که ما مثل چکی خان دشمن او را کشته باشیم و او نفاق  
و زود صلاح است که ولایت او را میان یکدیگر قسمت کرده متصرف شویم برین قرارداد غریت مصمم نموده برکنه  
کنایت و برکنه حلا و بعضی برکنه است دیگر را متصرف شدند و میرزایان را فرصت شده قلعه حبسنا نیز و قلعه بندر  
و دیگر مواضع متصرف شدند و رسم خان که در قلعه هروج مختص شده بود با میرزایان جنگ کرده آخر بان بیرون آمد  
قلعه را با ایشان سپرد و چون مردم بی جا گیر کورات از شهر برآمده بالخ خان پیوستند الخ خان چهار خان گفت که چون میان  
از شهر پیش آمده اند یکی از برکنه است اعتماد خان را خواه جاگیر آنجا است باید نمود چهار خان گفت هر جا که بان جماعت  
خواهید داد من بدیدم که هر چه از آن کرده متوقع است از من بوقع خواهد آمد و بر سر این سخنان میان الخ خان و  
چهار خان مخالفت و نزاع پدید آمد اعتماد خان فرقه یافته چهار خان را بکوه فریب فرقیه پیش خود برد و بدین سبب  
در شوکت طبقه حبشبان فتور عظیم راه یافت چنانچه الخ خان حبشی و ساد امتحان سجاری بشیرخان فولادی پیوستند  
و چون بد شیرخان فولادی راجع شد سلطان مظفر نیز انتظار فرصت نموده روزی قبل از مغرب از راه کهرکی برآمد  
خود را بمنازل غیاث پور که نزدیک بقعه سرکخت بدایره الخ خان رسانید و الخ خان او را ندیده سجدت بشیرخان





# سلطان مظفر بن محمود شاه کجراتی

۳۵۹

مقاله چهارم  
۱۰۳

و گفت شاه مظفر بی انگ بسا بقا را اطلاع باشد بمنزل من آمده است اما هنوز من پورا ندیده ام شیرخان فولادی گفت چون همان سزیز میباشد شایر وید و حقوق خدمتکاری بتقدیم رسانید و علی الصبح خطا محاد خان بشیرخان فولادی رسید که چون مظفر فرزند شاه محمود شاه ثالث نبود لهذا او را بیرون نموده میرزایانز طلبیده ام تا پادشاه برداشته ملک کجرات را تسلیم ایشان نمایم بعد از مطالعه خطا شیرخان فولادی بمنزل سید حامد رفته استفسار نمود که در وقت جلوس عماد خان در باب مظفر شاه چه گفتید و سید حامد و دیگر سادات گفتند که عماد خان مصحف برداشته قسم یاد کرد که این طفل فرزند سلطان محمود شاه ثالث است اکنون این سخن از روی عداوت نوشته است شیرخان فولادی از منزل سید حامد سوار شده بمنزل النخان حبشی آمد و کان بدست گرفته بهمانطور که نوکر صاحب خود را ملاقات سلطان مظفر را ملازمست نمود از منزل النخان حبشی سلطان را سوار نموده بمنزل خود آورد و بخدمت گذاری او قیام نمود و عماد خان میرزایانز از حدود هسروج طلبیده چون ایشان با پنج شهزاد سوار با احمد آباد رسیدند هر روز جمعی از مردم میرزایان رابع مردم خستیار الملک بجنگ حبشیان میفرستاد چنانچه رفته رفته مخالفت و منازعت بتطول انجامید و عماد خان چون دید که کاری از پیش نمیرود عرض داشت بجلال الدین محمد اکبر پادشاه فرستاده ترغیب تسخیر کجرات و بحسب اتفاق در آنوقت که سنه ثانیین دستمایه باشد بجلال الدین محمد اکبر پادشاه بنا کور شریف آورده پیر محمد خان که بگلان کلان مشهور است با جمعی کثیر از امرای نامدار به تسخیر سرزمین فرستاده بود و چون پیر محمد خان از دست اطمینان راجع سره بی رنجی شد بجلال الدین محمد اکبر پادشاه سعادت و اقبال متوجه لشکرگاه پیر محمد خان گشت و در آنوقت عراضی کجرات رسید بلا توقف از اسما عنایت کجرات نمود بدان تفصیل که در جای خود مذکور است رایات جاکمشی ایلی به پتن کجرات رسید شیرخان فولادی که در آنوقت محاصره احمد آباد داشت دست و پا کم کرده بجان کجرات و ابراهیم حسین میرزا و برادران او بجانب پیاده و هسروج رفتند. عماد خان و میرزا ابوتراب شیرازی و النخان حبشی و جهانب و اختیار الملک احرام آستان ملک آشیان سلطان بسته در سلک دو تنخواهان انتظام یافتند و شاه مظفر شیرخان فولادی جدا شده بملازمست اسخرت اخصاص یافت و دولت کجراتیان در جهاد هم رجب سنه ۱۰۳۰ و تسعایه فتوح کجرات داخل ممالک موروسه بجلال الدین محمد اکبر پادشاه شد و در پیاورش قلعه بندر...

# تاریخ فرشته

مقاله چهارم  
فرشته

از تصرف مردم محمد حسین میرزا به آورده در وقت مراجعت چون خواجی بهروج رسید و الله چنگیز خان و امیر خواجه فرموده که پسر مرا چهار خان نام کن گشته جلال الدین محمد اکبر پادشاه چهار خان حبشی را که ملازم رکاب بود قصاص فرموده شاه مظفر را به همراه خود با کره برد و وقتی که مستم خان خانان به بنگاله میرفت با او سه هزار و هفتصد و شصت و نه نفر از خود شتران و غنای را ببقعه می برد آورده بعد چند گاه از بنگاله بکابل گشته و او را محبوبی ساخت و او را بیگانه دوست از حبس کریمت در سنه تسع و ثمانین و تسعمایه بولایت کجرات رفت و لشکر بسیار بهر ساینده با قطب الدین خان حاکم کجرات جنگ کرده او را کشت و بعد از آن سال باز آمد کجرات را تصرف شد و خطبه بنام خود خوانده چندی گاه شایسته کرد و جلال الدین محمد اکبر پادشاه در سنه اصدی و تسعین و تسعمایه میرزا عبد الرحیم له بیبرجان تبریکان الخا طرب سجا سخنان را بدفع او تعیین کرد و او با نکت جماعتی با محمد آبا در قه شاه بجانب جوانا که کریمزانیه و مجددا کجرات تصرف کبر پادشاه درآمد و تا حال آن مملکت بهت این در قبض آن دو دو مان عالی شان است ایام سلطنت مظفر شاه نیز تا بسنگام متزل سیزده سال و چندی ماه بود

۹۸۹

۹۹۱

## مقاله پنجم در بیان حکام مملکت مالوه و سنه

پوشیده مانند که بلاد مالوه مملکتی است وسیع و بزرگ وقت حکام ذیشان در اند پار میبودند و در جاهای کبار و رایان نامدار مشرک و اجه بکر ما حیت که مدار تاریخ هموار از ابتدای سلطنت اوست و در اجه بهروج و غیر ذلک که از راههای هندوستان اند بکجرات مالوه امتیاز داشتند و بعد از زمان سلطان محمود غزنوی که اسلام در هندوستان شایع شد از سلاطین دلی سلطان غیاث الدین بران مملکت استیلا یافت و بعد از او تا زمان سلطان محمد بن فیروز شاه در تصرف پادشاهان دلی بود و دلا در خان غوری که نام اصلی او حسین است و از احفاد سلطان شهاب الدین سام غوری بود از قتل سلطان غیاث بن فیروز شاه بکجرات آن مملکت رسیده دم از استقلال زد و از آن وقت حاکم مالوه از لطاعت پادشاه دلی سزا یازده نفر علاوه تا تسع و سبعین و تسعمایه از پی یکدیگر حکومت کرده اند و در آمدت چند گاه سلطان بنیاد و حبت آشیانی نصیر الدین محمد سالیون پادشاه بکجرات مالوه فایز گشته اند آورده اند که محمد شاه بن فیروز شاه جمعی را که در ایام فرای او سزا می کرده و فاد حقیقت در زبده بودند چون پادشاهی رسید هر یک را در حاکمان کجرات

۹۷۹

# حکومت دلاور خان غوری

مقاله پنجم  
۱۲۹

چنانچه خواجہ مسرور خطاب خواجہ جهان کبیرہ وزیر کل ساخت و ظفر خان بن وجیہ الملکت را حاکم کجرات  
 و خضر خان را حاکم ملتان و دلاور خان غوری را حاکم مالوہ گردانید و آنستہ الامر بر چهار کس بشاہی رسیدند انحضرت  
 دلاور خان در دہار نشسته بہ نیروی بازوی شجاعت و قوت رامی صایب ولایت مالوہ را بضبط آوردہ  
 دست تصرف متغلبہ را از اطراف و کثافات الملکت کوتاہ ساخت و بنا بر آنکہ ہمیشہ در خاطرش میگذشت  
 کہ شادی آباد مند و را دار الملکت خود سازم گاہ گاہی رفتہ در تعمیرش مسکوشید و باز بہ دہار مراجعت میکرد  
 و در ستہ احدی و ثمانیہ سلطان محمود شاہ پادشاہ دہلی از صولت صاحبقران کرجتہ کجرات رفت و چون  
 شاہ مظفر سلوک مرضی نمود از در بنجیدہ متوجہ دہار شد و قتیکہ بسر آمد مالوہ رسید دلاور خان قزاقان  
 و خویشان و اغزای خود را با استقبال فرستادہ حکم نمود کہ منزل بمنزل جشن و طوی کردہ لوازم ضیافت بجزیرتین  
 وجہی بجا آوردند و چون بہشت کردہ ہی دہار رسید دلاور خان خود نیز در تہبہ استقبال شد و ہوشنگ کہ  
 با ہمینی ارپہر خود دلاور خان غوری را رضی نبود با اکثر لشکر مالوہ بشادی آباد مند و رفت و دلاور خان پیشوا  
 پادشاہ ناصر الدین محمود شتافتمہ با عازاز تمام در شہر دہار در آورد و نقود و جوامع خود را بظفر سلطان گذارد  
 گفت اینہا تعلق بحضرت دارد و بندہ غلام و حبیب اہل حرم کینزان اند ناصر الدین محمود شاہ اوراد عالی بگریز  
 انقدر کہ ما سجتاج بود کہ رفتہ باقی را واپس داد و در ستہ اربع و ثمانیہ محمود شاہ دلاور خان را وداع کردہ  
 جب التماس امرای دہلی بدالظرف متوجہ شد و ہوشنگ انخبر شنیدہ بملازمت پدشافت و در آمدت  
 ستہ سال کہ ہوشنگ در مند بود حصاری مستحکم تراز سد اسکند از سنگت و کچ بنا کرد و در زمان سلطنت خود  
 با تمام رسانید چنانچہ در تعریف الشہر عنقریب کمی آید و چون ناصر الدین محمود شاہ از میان رفت و  
 سلطنت دہلی خلل تمام پذیرفت دعوی استقلال کردہ بطریق سلاطین خلبہ مالوہ بنام خود کردہ جزو سزا  
 سرخ ساخت کونیدگی از اجداد او از خورد آمدہ ہر گاہ پادشاہان دہلی صاحب جاہ کردید و پسرش با تبار  
 رسیدہ پسر زادہ او کہ دلاور خان غوری باشد در عمد فیروز شاہ از امرای کبار گشت و در عمد سلطان محمد شاہ  
 چون مالوہ را قطع یافت و اداس ملکت داری سلوک سلاطین پیش گرفت و سالہا بکام دل گذرانید

۸۰۱

۸۰۴



# تاریخ فرشته

درستن ثمان و ثمانمایه و دویست حیات سپرد و در بعضی کتبه بفرستیده که بسی هوشنگ مسوم گشت ایام  
حکومت او بیست سال بود از آنجا چهار سال و کثری سلطنت کرد

## ذکر سلطنت هوشنگ بن دلاور خان غوری

الپخان بعد از پدر لوی حکومت مالوه برافراشت و طغرای کامرانی بنام خود نوشته خویش را بسلطان هوشنگ  
ملقب ساخت و امر او بزرگان آن ناحیه باو بیعت کردند و سر بقلعه اطاعتش دادند لیکن هنوز مهلت سلطنت  
و اساس دولت استحکام نیافته بود که منشیان خبر آوردند که بشاه مظفر کجراتی چنین خبر رسیده که الپخان پدر  
خود دلاور خان غوری را بواسطه مطام دینیوی زبسر داده خود را سلطان هوشنگ نام نهاد پس بنا بر آنکه  
میان دلاور خان غوری و شاه مظفر کجراتی عقد اخوت بود سامان لشکر نموده متوجه اینخورد گشت سلطان  
هوشنگ هم با جنگ جنگ از قلعه دمار برآمده در سنه عشر و ثمانمایه طرفین صفها آراستند و در کمال حدت  
و شدت با یکدیگر در او بختند چنانکه سلطان مظفر در انحرکه زخمی شدند و سلطان هوشنگ از اسپ بزرگ افتاد  
و با وجود چنین حال بیچکدام پای شجاعت را متزلزل نساخته همچنان دست از جنگ باز نینداشته تا آنکه مظفر  
و پسر میت نه بکوشش است از عالم غیب ظفر نامزد سلطان مظفر کجراتی شده سلطان هوشنگ فرار نمود  
و پناه بقلعه برد و چو طاقت مقاومت در خود ندید امان خواست بشاه مظفر کجراتی پیوست و در همان مجلس  
سلطان او را با امرای او مقبض ساخته بکلان سپرد و خان اعظم نهر تخان برادر خود را در قلعه دمار با حبس  
تام گذاشت و سپاه مالوه را بطبیع خود ساخته بفتح و فیروزی متوجه کجرات شد و چون در سال اول نهر تخان  
ناکرده کار محصول زیاده بر مقدور از رعایا طلب داشت و سلوک بد پیش گرفت بعد از آنکه سلطان مظفر کجرات  
رفت لشکر مالوه فرصت یافته نهر تخان را از دمار بیرون کردند و بنا بر آنکه نهر تخان در آن ناحیه توقف کرده بود  
مالوه بیرون زرفت تا قبضش نموده بعضی پس ماندگان را آزار بطبیع رسانیدند لیکن نهر تخان از خوف شاه مظفر  
دمار را گذاشت در قلعه شادی آباء مضرو که بروج مشیده آن با منطقه البروج لاف برتری میزد و طرح اقامت  
داشت

۸۱۰

# هوشنگ بن دلاور خان غوری

۹۰ ۶۳ ۱۰

مقاله  
۱۹۱۹

و موسی خانزاد که این هم سلطان هوشنگ پیشد بر داری برداشتنند و بعد از وصول ایخچر بکجرات سلطان هوشنگ  
 عویضه بخانود بخدمت سلطان مظفر فرستاد و مضمونش آنکه آن خداوند جهان و جهانیان بجای عم و پدر فقیر  
 میشود سخنی که بعضی از اهل غرض بعرض رسانیده اند خدا تعالی داناست که خلاف واقع است و در این ایام مسروح  
 میشود که امرای مالوه نسبت بجان اعظمی اعتدالی کرده موسی را بر داری برداشته اند و ولایت مالوه را مقرر  
 شده دوم از استقلال میزند اگر فقیر را قید برداشته مریهون قید احسان فرمائید بکلی که آن بلاد بدست آید  
 سلطان بعد از یکسال از حبس بر آورده از عهد گرفت و سرانجام او نموده در سنه احدى و عشرين و ثمانم  
 احمد شاه را بکوک سلطان هوشنگ رخصت فرمود و او و مادر آن لواحق را از تصرف امر بر آورده با  
 تقویض نموده خود مراجعت کرد و سلطان هوشنگ روزی چند در دمار گرفتار گرفته چون جمعی از خاصه خیلان  
 برو جمع شدند شخصی را بقلعه شادی آباد مندوز فرستاد و امر را اسنالت نموده بجانب خود طلید چنانکه  
 بجای سرور و خوشحال گشته خوانان او شدند اما چون عجمال و فرزندان همراه خود بقلعه شادی آباد مندوز  
 برده بودند نمیتوانستند که بخدمت او برسند هر آینه سلطان هوشنگ با معدودی چند از قصبه دمار قصبه  
 هر رفت و طرح جنگ انداخت و هر روز جمعی از مردم او مجروح میکشید و کاری از پیش نمیرفت لهذا سلطان  
 هوشنگ صلاح در آن دید که از آنجا کوچ کرده در وسط ولایت قرار گیرد و مرا بقبضات و پرکانات فرستاده  
 متصرف شود و در خلال این احوال ملک مغیث که پسر عمه سلطان هوشنگ بود بملک خضر که مشهور بمیان  
 خان بود طریق مشورت در میان نهاد که اگر چه موسی خان جوان شایسته است و پسر عم ما میشود لیکن سلطان  
 هوشنگ در مردانگی و فرزاندانی و دانشوری و بر داری کوی مسالفت از اقران ر بوده و این مملکت از ثناء و اکتساب  
 باو میرسد و موهبا در ایام کودکی در کنار شفتت مادر من تربیت یافته صلاح در آنست که عنان مملکت و فراردا  
 پیدا مقدار او سپرده شود در بیضورت ملک خضر المشهور بمیان آفا تخمین رای ملک مغیث نموده با اتفاق همه  
 در قلعه شادی آباد مسند و فرود آورده سلطان هوشنگ پیوستند و سلطان هوشنگ ملک مغیث را و حده  
 نیابت داده سرور و خوشحال گردانید و موسی خان از استماع ایخچر رشته امید سلطنت را بمقراض مایوشی پیر

# تاریخ فرشته

مقالہ پنجم  
صفحہ ۹۷۹

۸۱۰

۳۴۳

در حال کار خود مستغف کر شد و آخر الامر قلعہ را خالی کرده بدر رفت و سلطان ہوشنگ بہ قلعہ شادی آباد مسند و برآمدہ در دارالامارہ قرار گرفت و ملک مغنیث را ملک شرف خطاب و امروزیارت باد تفویض نمود و در کل امور نایب و قائم مقام خود ساخت و در سنہ عشر و ثمانیہ چون شاہ مظفر کجراتی اجابت داعی حق نموده امر شاہی با احمد شاہ بن محمد شاہ بن سلطان مظفر مستقل گشت و فیروز خان و ہیبت خان پسران شاہ مظفر کجراتی علم لہی و صداقت در خطہ بہروج افزا شتہ از سلطان ہوشنگ طلب اجابت و امداد نمودند و او حقوق تربیت مظفر شاہی و اعانت احمد شاہ را بعقوق مبدل ساختہ کینہ دیرینہ اورا بر آن داشت کہ بدیار کجرات رفتہ قواعد آن مملکت را مختل سازد اما سلطان احمد شاہ از استماع ابن خبیر بالشرکران بہ بہروج رفت و آنرا محاصرہ نمود و فیروز خان و ہیبت خان از خوف سلطت و استیلا ہیبت کثرت سپاہ احمد شاہی ز ہزار خواستہ بوی پیوستند سلطان ہوشنگ از راه مراجعت کردہ بدیار آمد و ہنوز عرق تشویر و مخالفت از جبین او خشک نشدہ بود کہ باز مرتکب اعمال شنیعہ دیگر گشت چہ کہ در سنہ ۷۰۰ شیرین ثمانیہ سلطان ہوشنگ خبر رسید کہ نمد سہ کجراتی بر سر راجہ جاوارہ رفتہ و انجا مقید است و مقارن این حال غریبہ راجہ جاوارہ شہنشاہ استعانت نیز رسیدہ ایلچی او در باب کمک مبالغہ از حد برد و سلطان ہوشنگ مقدمات سابق را با اکل فراموشس کردہ استعداد لشکر نمود و باز متوجہ دیار کجرات گردیدہ حراپی بسیار با نمناکت رسانید و سلطان احمد شاہ کجراتی بچرد و وصول ابخیر عازم دفع او گشت و چون ہر دو قریب یکدیگر رسیدند و مدد از راجہ جاوارہ نہ رسید سلطان ہوشنگ پی خستہ یار بولایت خود مراجعت نمود و در آمدت نصیر خان فاروقی قاصد آن گردیدہ کہ قلعہ تہا لیر را کہ پدرش بہ پسر کوچک خود ملک افتخار دادہ بود از دست او انتزاع نماید و چون نصیر خان فاروقی از سلطان ہوشنگ طالب کمک گردید و او ولد خود غنیم خانرا با پانزدہ ہزار سوار بمردوی فرستاد نصیر خان فاروقی با عانت او قلعہ تہا لیر را گرفتہ سجالی سلطنت نمود رفت سلطان احمد شاہ کجراتی بقصد تادیب ایشان روانہ شد و زمینداران کجرات خصوصاً راجہ جاوارہ را محمد آباد حبسنا نیز و راجہ ناو بہت و ایدر فرصت یافتہ عوایض بی حد پی بخدمت سلطان ہوشنگ فرستادند

کہ ہلاک

## سلطان هوشنگ

۴۰۰

مقاله  
تاریخ

که بار اول اگر در خدمتگذاری تسامح و تجامل رفته این مرتبه در جانب پاری دقیقه فرو گذاشت نخواهد شد  
که اینجناب متوجه کجرات شوند راهبری چند خدمت فرستیم که لشکر را براسی دلالت نمایند که تار سیدن بملاکت  
کجرات سلطان احمد واقف شود چون خجالت لاحق علاوه عداوت سابق گشته بود سلطان هوشنگ  
جست امضاء این اراده استمداد لشکر نموده در سنه احدى و عشرين و ثمانمائه باشکست تمام از راه صحرای عربیت  
کجرات نمود اتفاقاً در آن ایام سلطان احمد بجالی سلطان پور و نذر بار رسید غزنین خان بجانب مالوه کرخین  
و نصیر خان فاروقی بجانب آسیر رفت. چون سلطان احمد شاه کجراتی خبر رسید که سلطان هوشنگ بمهراس  
رفت لشکری نایره فرستاد و راهبر جمیع امور مقدم داشته بر جناح استیصال متوجه مهراسه شد و با وجود کجرات  
بارنگی در اندک مدت با یلغار خود را انجا رسا بند جاسوسان هوشنگ شاه چون بر قدم سلطان احمد شاه  
اطلاع دادند مضطرب گشته زمینداران را که عراض و ستاده عبارته و فساد انجمنه بودند بحضور خود طلبیده چون  
از ایشان بوی خیر نشیند زبان ملامت کشوده حرفهای ناسزا بر زبان راند و از جهان راسی که آمده بود پس  
خاریده مراجعت کرد شاه احمد شاه کجراتی همین روز در قصبه مهراسه توقف فرمود تا سپاه با  
طحن شود و بعد از اجتماع لشکر در ماه صفر سنه اثنی و عشرين و ثمانمائه متوجه ولایت مازندران کوچ متوجه  
در نواحی کالیاده فرود آمد و سلطان هوشنگ اینک جنگ کرده چند منزل پیش آمد و بعد از جنگ کجرات  
بقلعه شادی آباد مندور رفت و مردم سلطان احمد شاه کجراتی تا دروازه شادی آباد مندور تعاقب نمودند  
بسیاری از خنایم بدست آوردند و خود هم از عقب تا نظر آباد نخل رفت و چند روز انجا توقف نموده افواج  
باطراف ولایت فرستاد و چون قلع شادی آباد مندور بنایت مستحکم بود لاجرم عمان عزیت بجانب مازندران  
معطوف نمود و از انجا خواست که باو عین رود چون موسم برسات رسیده بود امر او زرا معروض داشتند  
که صلاح دولت در آن است که امثال انجمنیت بدار الملک کجرات معاودت نموده مفسدانی را که باعث  
فتن و فسادند کوشالی بواجبی بدهد و سال آیند بخاطر جمع به تسخیر مالوه پردازند انقصه احمد شاه کجراتی برین  
داد از راه مراجعت کرده پر تو اتقافت بر کجرات انداخت و در همین سال چون شاه بجانب مازندران

# تاریخ فرشته

مغایم  
۹۷۹

۴۴۴

بر همین مبنی ملکات محمود فرزند ملکات مغیث واضح و لایح بود سلطان یوشنگ و پیر محمد خان خطاب داده  
 باید در مهات ملک شریک کرد و بر نگاه بجای میرفت ملک مغیث را در قلعه گذاشته تا مهات ملک پروا  
 و محمود خان را میسر کرده میرد و در آخر سال مذکور سلطان احمد شاه کجراتی خواست که بولایت مالود در  
 آنچه از دستش برآید در آن تقصیری نکند سلطان یوشنگ بر اراده او نگاه داشته رسولان زبان آور مع محف و  
 فرستاده طالب صلح کردید سلطان احمد شاه کجراتی پیشکش گرفته در الوقت با حمد آباد مراجعت نمود و در  
 ثلاث و عشرین و ثمان ماه سلطان یوشنگ بر قلعه کبیر که در سرحد برار است لشکر برد و حاکم کبیر یوشنگ  
 با چاه هزار سوار و پیاده استقبال نموده بعد از جنگ صعب سلطان یوشنگ ظفر یافته یوشنگ را می کشید  
 سلطان قلعه سارنگت که راه را که به یوشنگ را می تعلق داشت احاطه کرده مفتوح ساخت و خزانه و هشتاد  
 چار فیل نامی بدست آورده پسر یوشنگ را که در قلعه کبیر بود مطیع و باج گذار ساخته سالها و خانان باشد  
 آباد مند و تشریف آورده و در سنه خمس و عشرین و ثمان ماه سلطان یوشنگ یک هزار سوار از لشکر خود  
 نموده در لباس سوداگران متوجه ولایت جاجنگر که یکجا به راه بود کردید اسپان نقره رنگت که راجه پنجاب  
 دوست میداشت و پاره متاع دیگر که در انملکت مردم بر غبت میکردند بجزد همراه برد و غرض سلطان  
 ازین سفر آن بود که عوض اسپان و متاع فیلان انتخاب نموده بیاورد و بقوت آن از سلطان احمد شاه  
 کجراتی انتقام بستاند اما چون بجالی جاجنگر رسید شخصی را پیش راجه جاجنگر فرستاده اعلام داد که سوداگر  
 بزرگت جهت خریدن فیل آمده و اسپان نقره رنگت و سبز رنگت و کبود قماش و مطاع دیگر بسیار همراه  
 رای جاجنگر گفت چرا از شهر دور فرود آمده فرستاده جواب داد که سوداگران بسیار همراه دارد بنا بر آن آب و صحرا  
 دید منزل گرفته است الغرض رسم انولایت چنان بوده که اگر سوداگری معتبر آمدی واسپ و اسباب آورد  
 راجه پیشتر کس فرستادی که سوداگران را پانزدهمین کرده و اسباب رهبر روی زمین بجزدی و راجه سواره با چهار  
 نظر بر آن اسباب و اسپان انداختی و آنچه پسند کردی بخیلان معارضه نمودی یا وجه نقد دادی پس بنا بر  
 قاعده رای جاجنگر گفت که من فلان روز بقافله خواهیم شد باید که در آن روز سوداگران اسپانرا مستعد دارند  
 و

۸۳۳

۸۴۰

و

# سلطان هوشنگ غوری

مقاله  
شماره ۲۰۹

وقاش را بر زمین کسترند تا ملاحظه نموده عوض آن اگر فیل خوانند و اگر زر نقد بدسیم چون فرستاده برگشته اند سلطان  
 هوشنگ مردم خود را عهد گرفت که هر چه فرماید خلاف نکند انتظار امروز میرد و چون آنروز رسیدای حاجبگر  
 چهل رنجبر فیل پیش از خود بقافل فرستاده تا سوداگران به بیند و از آمدن خود اعلام نموده پیغام داد که  
 مطاع را بکشایند و اسپانرا مستعد سازند چون موسم برسات بود تخت سلطان هوشنگ عذر آورد  
 گفت که هوا ابر است مبادا باران شود و اقمشه ماضیج کرد و مکر مردم را چه محضلی کرده قماش را کشوند در این اثنا  
 راجه با پانصد کس بقافل رسیده بدین اشیاء مشغول گشت و باران عظیم باریدن گرفت و از آواز رعد و  
 هیبت برق فیلان دم کردند و عجاجی که بر زمین کسترده بودند در زیر دست و پای فیل خراب شد لشکر پانی که بلباس  
 سوداگران در آمده بودند غریب برداشتند و سلطان هوشنگ برسم سوداگران پارچه موی ریش خود کسند گفت  
 که هرگاه متاع ما خسارت شد و بیکر زندگانی نینخواهیم پس با تقاضای انجماعت بر پشت اسبان برآمده منوجه  
 راجه شدند و راجه مضطرب گشته بالضرورة بقبال درآمد لیکن در صد مراتب منزه گشته پارچه مردم او کشته شدند  
 و پارچه که ریخته بشهر رفتند و راجه زنده بدست افتاده سلطان هوشنگ بوی گفت که من سلطان مالوه ام  
 بخت خریدن فیل آمده ام چون اسباب ضایع شد ناچار ترا گرفتم راجه از کمال جرات سلطان هوشنگ تعجب نمود  
 کس تر مردم خود فرستاده پیغام کرد که مجموع فیلان خوب را بفرستید لهذا وزیرای او بقفا و پنج رنجبر فیل بخدمت  
 سلطان هوشنگ فرستاده معذرت خواستند سلطان هوشنگ راجه را همراه گرفته عازم مراجعت گشت  
 و چون از سرحد او بیرون آمد راجه را رخصت فرمود و او بشهر خود رسیده چون شجاعت سلطان هوشنگ پسند  
 افتاده بود چند فیل نامی و بیکر برای او فرستاده عذر خواهی نمود و سلطان هوشنگ در راه شنید که  
 سلطان احمد شاه کجراتی مملکت را خالی دیده بمالوه درآمده بالفعل شادی آباد مند و را محاسره دارد  
 بنابراین چون بولایت کبیرله رسید از روی حسرت و احتیاط عازم تسخیر خود شد و راجه انجارا که مطیع بود  
 گرفته مقید ساخت و قلعه کبیرله را متصرف شده بمردم معتمد سپرد و با لشکری که از مالوه بخدمت او رسیده بودند روانه  
 شادی آباد مند شد و چون نزدیک رسید سلطان احمد شاه کجراتی امداد سپاه را از زیر حیا طلبید و هوشنگ

# تاریخ فرشته

مقاله پنجم  
۱۳۰۹

۱۳۰۸

کرده سلطان یوشنگ متوجه جنگ نشده از دروازه تاری پور بقلعه در آمد و چون قلعه شادی آباد معظم قلع  
عالم است در نیوقت مجلی از احوال آنجا که بنظر کاتب حروف در آمده نوشته میشود آن قلعه بر فراز کوهی مرتفع است  
و دور آن قریب فوزه کرده باشد بکوه زیاد و بجزئی خندق بر دور آن سخاکی عمیق واقع شده چنانچه جنگ انداختن  
بر قلعه ممکن نیست و در اندرون قلعه آب و علف بسیار است و چندان زمین که کنجایش زراعت مزوان  
داشته باشد هست و لشکری که آنرا محاصره نماید بواسطه بعد مسافت ممکن نیست که تمام آنرا در میان گرفتن  
از امکان بیرونست و اکثر مواضع نواحی آن نواحی لاین فرود آمدن نیست و راه در واز که بطرف کن  
میباشد و تبار پور مشهور است بغایت صعب است چنانچه سوار مشکل بر می تواند آمد و از هر طرف که خواهند بقلعه  
آیند کربوه بلندی در کمال صوبت حلی می باید کرد و برود می که بحفاظت راهها قیام نمایند بواسطه دوری راه و  
حایل بودن کوهها از حال یکدیگر خبر دار نمیشوند و راه در واز که بطرف دلی دارد از دیگر راهها آسان تر است الفصه  
سلطان احمد شاه کجراتی بعد از آن صرفه در محاصره ندیده برخاست و بتاخت و تاراج ولایت مشغول گشت و از  
این کشته متوجه سارنگور شد و سلطان یوشنگ بر آن مطلع شده از راه دیگر بایلیغار خود را ببحار سارنگور رسانید  
و از راه فریب سلطان احمد شاه پیغام فرستاد که حق اسلام در میان است تاراج کردن ولایت ایشان درین  
خون آتش و بال بسیار دارد و کفایت جنگ صف که جماعت جماعت و فوج فوج کشته شوند لاین و نسب  
است که پیش ازین حسرتی ناپسندند و عمان غمیت بهار الملک خود منقطع سازند که متعاقب ایلی ویشکش  
خواهد رسید سلطان احمد شاه کجراتی اعتماد بر سخنان او کرده در آتش در محافظت لشکر و حرم و احتیاط نگاهبانی  
و تهاون و رزید و سلطان یوشنگ انتظار فرصت نموده در شب دوازدهم ماه محرم سنه ست و عشرين و  
ثمانیایه شبیون آورده چون کجراتیان غافل بودند مردم بسیار قتل رسیدند از آنجمله نزدیک بارگاه سلطان احمد  
شاه رای سامت راجه ولایت دنده که آنحال در السنه و انوله کری مسیکویند با پانصد راجه پست کشته شدند  
و سلطان احمد شاه از سر برده بر آمده چون احوال عالم در کون دید بایک کس از او بر آمده در صحرا ایستاد و  
قریب بصبح مردم بر و صبح شده مقارن طلوع صبح صادق رفوج سلطان یوشنگ تاخت و معرکه جلال و قیام

۸۲۸



# سلطان هوشنگ

مقاله پنجم  
۱۹۲۹

چنان کرم شد که هر دو پادشاه مباشرتاً کشته زخمی گردیدند آخر الامر سلطان هوشنگ که فیروز جنگ بود  
که سخته بقلعه سارنگپور در آمد و هفت فیل از فیلان جنگی و دیگر غنایم بدست کجراتیان افتاد و بتاریخ چهارم  
ربیع الثانی سلطان احمد شاه کجراتی کوچ کرده بگتج و فیروزی عازم کجرات شد چون سلطان هوشنگ  
فیروز جنگ برین امر واقف یافت از غایت غرور و دلیری از حصار سارنگپور برآمده تعاقب ایشان نمود  
بسیاری از عقب ماند را هلاک ساخت سلطان احمد شاه ناچار شده بگتج و میان هر دو لشکر نایره قتال  
افروخته شده در صدمه اول سلطان هوشنگ بسیاری از مقدمه غنیمت را در هم آورده چون سلطان احمد شاه  
احکامات مشابه کرده خود بمیدان مبارزت در آمد چندان سعی نمود که باد فتنه و فیروزی بر اعلام او زمین گرفت  
و سلطان هوشنگ با زوی شجاعت دست ساخته باز پناه بقلعه سارنگپور برد و در آنروز چهار هزار و پند  
کس مالولیان چه در معرکه و چه در گریز معروض تیغ هلاکت گشتند و اساسه و تجمل ایشان نصیب کجراتیان  
گردید چون سلطان احمد شاه کجراتی بسرحد خود رسید سلطان هوشنگ بشادی آبا و مند و در آمد شکست  
در بخت خود درست کرد و در باب رفتن سلطان هوشنگ بجا خبر و کیفیت آمدن او بجای حصار تساهلی  
مسند و روایت دیگر واقع شده چون خالی از ضعف نیست در وقایع کجرات نوشته بهمان اکتفا نمود  
در اینجا بتکرار پرداخت و سلطان هوشنگ در همانسال متوجه تنجیر قلعه کاکرون شده در اندک مدت  
تنجیر در آورده و همدین سال بجانب قلعه کوالیار بقصد تنجیر نهضت فرمود و کوچ متواتر بقصد رسید  
قلعه را فرود گرفت و بعد از یکماه و چند روز سلطان مبارکشاه بن خضر خان از راه بیانه با مدد رای کوالیر لشکر  
کشید و چون اینخبر متعارف یافت از پای قلعه برخاسته تا تالاب و پلور رفت و بعد از چند روز حرف صلح  
در میان آمد بیکدیگر تحفه داده هر کدام بدالملکت خود مساعدت نمودند و در ستی و ثلاثین و ثمانیا سلطان  
احمد شاه بهمنی والی دکن بقصد تنجیر قلعه کبیرله نهضت فرمود و بعد و رسول اعانه کرده در تنجیر آن سعی کرد  
و ضابط حصار پسر هوشنگ رای مقتول که بحکم سلطان هوشنگ حاکم بجا بود کس نزد سلطان هوشنگ  
فرستاده طلب امداد نمود و سلطان هوشنگ بد نظر روانه شده چون نزدیاست بجهنم رسید کنیایان کوچ کردند

# تاریخ فرشته

ولایت خود متوجه شدند و بهوشنگ شاه انرا حمل بر عجز و زبونی دکنیان کرده باغواهی رای کبیر له تعاقب نموده سلطان احمد شاه بهمنی با برخی از امرای خاصه حسیل در کین ایستاده بانی لشکر خود را بمقابل و مقابل مامور کرده و اسید و سلطان بهوشنگ که گرم تعاقب بوده طی مسافت نمود در شامی راه فوج دکنیان را مستعد قتال دیده با ایستاد و چون اندک مردم دیدند نظار و جویان ~~میرزا~~ کجیده بخشیده بخار به مشغول گشت شاه احمد شاه بهمنی تدبیر را موافق تقدیر دانسته از کین گاه برآمد و با ~~سلطان~~ ~~بهوشنگ~~ در آمده حمل آورد که دید سلطان بهوشنگ چون از کین نشینان خبر بود مضطرب گشت ~~و پیش از دکنیان نیز شکست فاحش یافته اقبال و ثقال و بنگاه بدیشا گذاشت و روی بگریز نهاد و پوزمان و در حین آن او بالتام بدست مردم دکن اسیر گشته و سلطان احمد شاهر کرمنا اینجاعت آگاه شده طریق مرآت مسلوک داشته در ساعت جمعی از خواجگان مستعد معین ساخته با نهایت کوشید و لوازم ضیافت و مهمان داری بجای آورده بر یک رانترین جامهای فاحشه اختصاص بخشیده همراه مردم این با پانصد سوار نیز سلطان بهوشنگ فرستاد و در سنه ثلاثین و ثماننا به بهوشنگ شاه بقصد تسخیر قلعه کالپی که در قریه عبدالقادر نام بود که سلطان مبارکشاه پادشاه دہلی بود از منہ و متوجه گردید چون بان توامی رسید شنید که سلطان ابراهیم شرقی نیز بالشکر بسیار از دارالملکت چنپور با بنک تسخیر کالپی کوچ بر کوچ می آید سلطان بهوشنگ دفع او را بر تسخیر کالپی مقدم داشته متوجه جنگ او گردید و قتیکه هر دو لشکر بیکدیگر نزدیک رسیدند و کار جنگ با مرز و فرودا رسیده بشاه ابراهیم شرقی خبر رسید که سلطان مبارکشاه فرمانروا دہلی انتظار فرصت نموده عازم چنپور گشت سلطان ابراهیم از شنیدن این خبر عنان خست بسیار از دست داده بصوب چنپور راهی شد و سلطان بهوشنگ کالپی را پی نزاع بدست آورده خطبه بنام خود خواند و روزی چند آنجا رتبه حکومت و اختیار در رتبه عبدالقادر که سابقا ضابط کالپی بود انداخته عازم مراجعت مالوه گردید و در اثنا طی راه عوایض تما نذران رسید که متروان از جانب کوه جابیه ولایت در آمده بعضی از مواضع و قریات را تا حته حوض بهیم را بنجا و مادامی خود ساخته اند و کیفیت حوض بهیم برین پنج است که رای بهیم در عهد خود سابقا که میان کوههای ولایت او واقع شده بود بسنگ تراشیده بندبسته است عرض و طول آن بمشابه است که طرف~~

# سلطان پوشتک غوری

۱۲۴۱

مقاله پنجم  
و سایر

بیکر مرئی منیکرود و عمقش پیدانیت و محاذی وصول عراض تمانداران میان اولاد سلطان پوشتک نزامی  
وی نمود و شرح و بسط آن واقع چنین است که سلطانزاهفت پسر بود سه دختر و سه پسر که از دختر عالم خان حاکم آسیر  
متولد شده بودند عثمان خان و فتح خان و هیت خان با هم متفق بودند و پسران دیگر احمد خان و عمر خان و ابو  
اسحاق با ولد بزرگ او غزنین خان طریق اتحاد و اخلاص می پوشیدند و همیشه میان عثمان خان و غزنین خان نزاع  
بود جسی از امراد سپاه طرف او و برخی جانب این می بودند و سلطان پوشتک ازین مخالفت کلفت داشت  
و ملک مغیث و پسر او محمود خان که بغایت عاقل و کاروان بودند در استرضای خاطر سلطان میکوشیدند  
و غبار آزار بمقامات و پذیر از لوج خاطرش دور می نمودند چنانچه مکرز بر زبان سلطان پوشتک گذشت که  
محمود خان لیاقت آن دارد که ولعهد من باشد و ملک مغیث از روی عجز بعرض میرساند که بقای  
شاهزادگان بادمانند کاینم و ما را بجز جانب پاری و خد مستکاری امری دیگر در خاطر نیت و در راه گاه  
روزی عثمان خان نسبت به برادر بزرگ غزنین خان بی ادبی بسیار کرده بجدی که یکی از نوکران خود را بجهرم سلطان  
زاده غزنین خان فرستاد و او رفته زبان بدشنام غزنین خان کشاد و هر چند پرده داران و خواجده سرایان  
منع میکردند ممنوع نمیشد و آنسر میان او و ایشان کار بشلاق رسیده یکدیگر را مشت و کله زدند و تخریب  
عثمان خان بر قباحت خود مطلع شده از غضب پدر بر رسید و از اردو بیرون رفت و در انجام تکب عمل دیگر شد  
امرای بی عاقبت اندیش با بوعدهای دلخوش کن فریفته در مقام خرد گردید سلطان پوشتک بر آن قباچ مطلع  
گشته پیش از بیش خشمگین گشت و با ملک مغیث طریق مشورت مسلک داشته تدبیر کار رحمت وی معروض داشت  
که چون تقسیم حرکات از شاهزاده مکرز بظهور آمده معزول بعفو شده انیمرتبه نیز اغماض عین فرمائید تا شاهزاده  
آمده ملحق شود سلطان پوشتک تعافل فرموده تا عثمان خان تمهید مقدمات کرده باز و آمد و چون سلطان پو  
ظلال رافت سلطنت بر سکان بلده اجین انداخت و روزی مجلسی ساخته بارعام داد و در آن مجلس عثمان خان  
و فتح خان و هیت خانزاد بعتاب و خطاب ایذای تلخ نموده بوکلان سپرد و بعد از چند روز هر سه برادر را بزم بخت  
کشیده بملک مغیث سپرده بقلعه شادی آباد نمود و فرستاد و خود بتادیب کوشمال متردان کوه جایتیه متوجه